



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 10, Issue 2, Summer 2021, 57-76.

A Study on Digression and its Kinds in the Heroic Sections of *Shahname* of Ferdowsi

Amirabbas Azizifar^{*1}

Assistant Professor of Persian Language and Literature Department of Literature and Humanity,
Razi University, Kermanshah, Iran

Somayeh Poladi²

Graduated Student of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 10/24/2020

Accepted: 02/02/2021

Abstract

Evasion or deviation, which is called in English literature by Digression and Excursus, is a speech outside of the main subject, which the author/ poet speak for his aims during the narration. In this research, which is done through descriptive-analytical-documentary and library studies, we are going to define the digression in the heroic section of Ferdowsi's *Shahnameh*. The central question of the research is how basically digression is a statement, what kinds of it has been reported in *Shahnameh*, and what the poet pursues, what goal or goals he is trying to find out. After examination we found that Ferdowsi in the first, middle, and ending episodes of his work presented the kinds of digression. In the first part, the poet through some devices such as Prologue tried to deliver his idea. In the middle section, he has deliberately a pause to deliver a moral point, and in the final section he often refers to by wording, blame the world state, blame of avarice, condemnation, worship of wisdom, and inevitability of death. The most digression is related to the wheel of time, and among them, the instability of the wheel has the highest frequency and this matter is due to the reflection of Zorwanism's beliefs. In digression which related to avarice, the point of view of poet concerned with demon of avarice and the poet through animism he tries to beware of human kind. The only way to cure this disease and this devil- in the poet's view is wisdom.

Keywords: Digression, *Shahnameh*, Ferdowsi, Heroic Section.

1. Corresponding Author's Email:

2. Email:

A.azizifar@razi.ac.ir
Somayeh.poladi@gmail.com



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره دهم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۵۷-۷۳.

جستاری در گریزگویی و گونه‌های آن در روایت‌های داستانی بخش پهلوانی شاهنامه

امیرعباس عزیزی فر^{۱*}

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

سمیه پولادی^۲

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴

دریافت: ۱۳۹۹/۸/۳

چکیده

گریزگویی یا انحراف گفتاری خارج از موضوع اصلی است که نویسنده/شاعر بنا به اغراضی آن را در خلال روایت و داستان بیان می‌کند. در پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی-اسنادی و مطالعه کتابخانه‌ای به انجام رسیده است، در پی آنیم که ضمن بیان تعریفی از گریزگویی، گونه‌های آن را در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی بررسی و تحلیل کنیم. پرسش محوری پژوهش این است که اساساً گریزگویی چگونه بیانی است، فردوسی در کجای روایت خود بدان‌ها پرداخته است و شاعر چه هدف یا اهدافی را در گریزگویی پی می‌گیرد. پس از بررسی دریافتیم که فردوسی هم از لحاظ محتوایی و هم از جنبه ساختاری در سه بخش آغازین، میانه و پایانی حماسه‌اش به گریزگویی پرداخته است، در گونه آغازین، چهار مطلب گزارش شده است: در ناگزیری مرگ، ترک آرزو، نكوهش فرزند ناخلف و توصیف صرف که نمونه اخیر گونه‌ای مدخل روایت و براءت استهلال است. در بخش میانی شاعر وقفه‌ای ایجاد کرده است تا مطلبی اخلاقی و اندرزگون بیان کند. در این بخش پنج مطلب گزارش شده است: رضا به تقدیر، تلون روزگار، مشعبدی روزگار، ستایش خرد و مصونیت بی‌گناهان. در بخش پایانی نیز ضمن اشاره به مقوله‌های بخش میانی، موارد پیش گفته را بیشتر حسّی و عینی کرده و بیشتر به عبرت‌گیری توجّه کرده است. مطالب این بخش در پنج دسته قرار دارد: تلون روزگار، توییح روزگار، ستمگری چرخ، ناگزیری مرگ و ترک آرزو. بیشترین گریزگویه مربوط است به احوال چرخ و روزگار و در این میان، تلون و بی‌ثباتی چرخ بیشترین بسامد را داشته است. پیداست که گریزگویی‌های مربوط به چرخ، تقدیر، فلک، زمان، نكوهش چرخ و مرگ بازتاب باورهای زروانی است. در گریزگویه مربوط به آرزو، نگاه فردوسی نگاهی اساطیری است و با جاندارانگاری و تجسیم این دیو، بیش از پیش انسان را از آن برحذر داشته است. نسخه‌عاجل فردوسی برای درمان آرزو، خردمندی است.

کلیدواژه‌ها: گریزگویی، شاهنامه، فردوسی، بخش پهلوانی.

۱. مقدمه

گریزگویی یا انحراف که در ادبیات انگلیسی بدان "Digression" و "Excursus" می‌گویند، گفتاری خارج از موضوع اصلی است که هنرمند بنا به اغراضی آن را در خلال روایت بیان می‌کند. گریزگویی انحراف تعمّدی شاعر است تا نتایج اخلاقی و تعلیمی داستان را گزارش کند. بخش عمده‌ای از این گریزگویی‌ها ذیل ادبیات تعلیمی قرار می‌گیرد که به اعتقاد برخی این موضوع در شاهنامه به دلیل تأثیرپذیری مستقیم و غیر مستقیم فردوسی از اندرزنامه‌های پهلوی است. (خوئینی و رحمتیان، ۱۳۹۴: ۱۲۸) اگر در گونه‌های دیگر نوع تعلیم رنگ دیگری به خود می‌گیرد، در نوع حماسه گاهی تعلیم زیرساخت اثر را تشکیل می‌دهد (جهان‌تیغ و دهرامی، ۱۳۹۰: ۴۴).

رویکرد پژوهش حاضر آن است که گونه‌های انحراف کلامی را در بخش پهلوانی شاهنامه بکاود و انواع آن را دسته‌بندی و تحلیل کند. بدیهی است رویکرد اصلی این پژوهش برجسته‌سازی محض اندرز و تعلیم در بحث گریزگویی نیست، گرچه بخش بزرگی از انواع گریزگویی ذیل اندرز و تعلیم قرار می‌گیرد. بدیهی است عطف توجه صرف به مسائل تعلیمی و تربیتی در گونه‌های گریزگویی، رویکرد اصلی پژوهش ما نیست. جدای از بخش اساطیری شاهنامه، بخش پهلوانی مهم‌ترین بخش حماسی شاهنامه است که فردوسی در جای‌جای این بخش به گریزگویی پرداخته است. پهلوانان در این عهد به تدریج و برای تأمین امنیت ایران در برابر مهاجمان خارجی در شاهنامه ظهور می‌کنند و آنگاه که این امنیت حاصل می‌شود، پهلوانان قدیم که دیگر وجودشان ضروری نیست، ناپدید می‌شوند و باز وقتی خطری روی نماید، پهلوانانی تازه در شاهنامه پدیدار می‌شوند، به این ترتیب باید گفت که وحدت فکر و عمل در قسمت پهلوانی شاهنامه بیش از قسمت تاریخی آن است (صفا، ۱۳۳۳: ۲۰۸-۲۱۱).

۱-۱. تعریف موضوع

شاعر برای ایجاد وقفه و دخالت در روند داستان و نیز به منظور تمهید بستری مناسب برای گوشزد کردن مطلبی مهم و دغدغه‌مند، به گریزگویی می‌پردازد. حضور سترگ و حتمی مرگ و تقدیر و بازی‌های مشعبدگون چرخ، باعث می‌شود تا راوی (شاعر/ هنرمند) برای تلطیف فضای زمخت حماسه و برای تسکین مخاطب، انحرافی در کلام برای تبلیغ امری یا گوشزد کردن مطلبی به وجود آورد. هدف از پژوهش پیش رو، دسته‌بندی و تحلیل گونه‌هایی از انحراف کلام شاعر در روند داستان‌پردازی است، ضمن اینکه عطف توجه خوانندگان به ظرفیت بالای پژوهشی شاهنامه، از اهداف دیگر این جستار است. نسخه مورد پژوهش، شاهنامه تصحیح جلال خالقی مطلق است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

باز کاوی لایه‌های گوناگون حماسه به‌ویژه شاهنامه سترگ فردوسی، از اهمیت و ضرورت انکارناپذیری برخوردار است، نگاهی دیگرگون به روایت‌های داستانی آن از منظر گریز‌گویی، اهمیت نوشتار پیش رو را نمایان می‌کند. هدف از این پژوهش تعریف گریز‌گویی و انتزاع آن از بستر دستور زبان به حوزه داستان و روایت است تا اهداف این گریز‌گویی‌ها بازنمایی شود.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- گریز‌گویی چگونه بیانی است؟

- اهداف راوی یا شاعر از گریز‌گویی چیست؟

- بسامد کدام گونه بیش از دیگر انواع است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

تا آنجا که در منابع فارسی جستجو شد، گریز‌گویی بیشتر با عنوان معترضه و ذیل مقوله دستور تعریف شده است که با توجه به اینکه رویکرد پژوهش حاضر مباحث دستور نیست، از بیان آن‌ها خودداری می‌شود، اما از آنجا که بخش عمده‌ای از گریز‌گویی‌های شاهنامه، دربردارنده پیامی تعلیمی و اندرزگون است؛ بنابراین به برخی پژوهش‌ها در این زمینه اشاره می‌شود: خوئینی و رحمتیان (۱۳۹۴) کوشیده‌اند تا آبشخورهای فکری پاره‌ای از اندرزهای شاهنامه را نشان دهند. نویسندگان در این بخش اندرزها را به صورت محدود در قالب معترضه و پیکره دیالوگ کاویده‌اند، حال آنکه گریز‌گویی‌های مورد بررسی ما مبتنی بر تک‌گویی (مونولوگ) است. خلیلی جهان‌تیغ و دهرامی (۱۳۹۰) به صورت کلی، دسته‌گریخته و فارغ از دسته‌بندی موضوعی به گونه‌هایی از گریز‌گویی (گرچه چنین عنوانی بر آن ننهاده‌اند) از منظر تعلیمی - تربیتی پرداخته‌اند.

بهمنی مطلق (۱۳۹۲) کوشیده است فضایل اخلاقی همچون حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و برخی از زیرمجموعه‌های آن‌ها و رذایل اخلاقی از جمله جهل، شره، جور، جبن و برخی از زیرمجموعه‌های آن‌ها را از دیدگاه فردوسی برپایه نظریه تربیتی خواجه نصیر طوسی بحث و تحلیل کند. داوری (۱۳۹۳) بر این است که شاهنامه به دلیل کارکرد تعلیمی امثال و ارزش‌های تعلیمی، یکی از گنجینه‌های بی‌نظیر ادب فارسی است. نویسنده امثال و حکم برآمده از شاهنامه را به سه دسته تقسیم کرده است و در ادامه با اشاره‌ای مختصر به گونه‌های اول و دوم، به گونه سوم به شکل مبسوط می‌پردازد.

آیدنلو (۱۳۹۰) در بخش دوم کتاب دفتر خسروان، به ویژگی‌هایی همچون داستان‌پردازی در شاهنامه،

تناقضات و اشتباهات داستانی، داستان‌های الحاقی، حکمت و تعلیم در *شاهنامه* و... پرداخته است که این بخش با جنبه‌هایی از پژوهش حاضر در پیوند است. افراد دیگری به مقوله تعلیم و جنبه‌های تعلیم در *شاهنامه* اشاره کرده‌اند که برای پرهیز از درازگویی از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

گرچه در ادبیات فارسی گریزگویی و انحراف از مطلب اصلی، در روایت وجود داشته و دارد، اما در بلاغت فارسی اصطلاحی که ناظر به گریزگویی باشد، وجود ندارد. در اینجا ابتدا از منظر دستور زبان به تعاریف و اشارات پژوهشگران در باب اصطلاح پیش گفته پرداخته می‌شود و پس از آن به اظهار نظر و تعاریف پژوهندگان فرهنگ اصطلاحات زبانی که با مطلب مورد نظر در نوشتار پیش رو همخوانی دارد، اشاره می‌شود. در دستور زبان فارسی می‌توان «معترضه» را معادل آن دانست، اما چون گریزگویی در معنای مدنظر ما گونه‌ای فن گزارش در روایت پردازشی است و از سویی با روایت تنیده است؛ بنابراین معترضه در دستور زبان با این مفهوم در روایت متفاوت است.

درواقع گریزگویی در حکم میان‌پرده‌ای است که قصد دارد وقفه‌ای کوتاه‌مدت میان اهداف روایت و داستان ایجاد کند. چنان‌که گفته شد در دستور زبان فارسی به‌طور معمول «معترضه» را معادل گریزگویی می‌دانند. در کتاب‌های دستور سنتی جمله معترضه چنین تعریف می‌شود: «جمله معترضه، جمله یا شبه‌جمله‌ای است که در میان جمله دیگر می‌آید.» (مشکور، ۱۳۴۶: ۲۵۱؛ دبیرسیاقی، ۱۳۴۵: ۱۹؛ عطاری کرمانی، ۱۳۷۴: ۸۶). اگرچه، این نوع جمله با جمله یا عبارت اصلی تناسب معنایی دارد، گفته شده است که موضوع و مفهوم آن، خارج از اصل موضوع جمله اصلی است؛ به بیان دیگر، نقش جمله معترضه توضیحی درباره عنصری از جمله اصلی است و به همین دلیل است که حذف آن خللی در منظور و مقصود جمله اصلی پدید نمی‌آورد (مرزبان‌راد، ۱۳۵۸: ۱۷۴؛ دایی جواد، ۱۳۵۰: ۳۰۰؛ احمدی گیوی و انوری، ۱۳۶۳: ۲۵۱)؛ اما در باب گریزگویی یا انحراف کلام در روایت در اینجا به برخی از دیدگاه‌ها اشاره می‌شود:

سیما داد «Digression» را به معنای «استطراد» ترجمه کرده که «در لغت به معنای از مقابل دشمن گریختن و از مطلب دور افتادن است و در صناعات ادبی پرت شدن از مطلب اصلی و تغییر سخن که بدان اقتضاب نیز می‌گویند.» (داد، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸) در کتاب *واژگان ادبیات و گفتمان ادبی* این اصطلاح به معنای استطراد، انحراف، گریز، حاشیه‌خوانی، گریز و طفره، دوری‌گزینی و از این شاخه به آن شاخه پریدن آمده است (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۱: ۴۹)؛ اما در ادبیات انگلیسی اصطلاحات «Digression» و

“Excursus” برابر نهاد گریزگویی‌اند.

در تعریف این دو اصطلاح چنین آمده است: “Digression” گریزگویی انحرافی (گریز) موقت از یک موضوع به یک موضوع دیگر یا (گریز به) موضوع نسبتاً دور پیش از بحث در مورد موضوع اول که پیش‌تر بیان شده است. تکنیک باارزشی در زمینه داستان‌گویی. گریزگویی نیز در بسیاری از نوشته‌های غیر داستانی و خطابه به کار گرفته می‌شود. (کادن^۱، ۱۹۷۷: ۱۸۸)

اصطلاح دیگر “Excursus” است که اصل واژه از زبان لاتین است به معنای فرار کردن و گریختن و در اصطلاح بررسی دقیق و تجزیه و تحلیل یک موضوع، (که) اغلب به‌عنوان ضمیمه (پیوست) به کتابی افزوده شده است. بحث و گفتگویی عارضی و ضمنی. (همان: ۲۴۵).

تعریف مدتظر در جستار پیش‌رو، در راستای تعریفی است که در فرهنگ اصطلاحات ادبی کادن آمده است: گریزگویی انحرافی یا گریز موقت به مطلبی بیرون از تنه اصلی روایت و داستان است که یا در مطلع یا در میانه یا در مقطع اثر برای اغراضی خاص آورده می‌شود.

۲. دسته‌بندی، بررسی و تحلیل گونه‌های گریزگویی در روایت‌های داستانی بخش پهلوانی شاهنامه

به‌طور کلی گریزگویی‌های بخش حماسی شاهنامه در سه بخش آغازین، میانی و پایانی گزارش شده است. بیشتر این گریزگویی‌ها دارای محتوای تعلیمی - اندرزی و اخلاقی است. باید اذعان کنیم که از منظر محتوایی برخی از شاهد مثال‌ها در ذیل دو یا حتی سه بخش پیش‌گفته، یعنی آغازین، میانی و پایانی قرار می‌گیرد.

۲-۱. گریزگویی‌های آغازین

منظور از این گونه گریزگویی، آن بخش از روایت است که شاعر برای اهداف و اغراضی و به‌صورت پیش‌درآمد^۲ همچون مدخلی برای روایت، گزارش می‌کند:

۲-۱-۱. در ناگزیری و ناگزیری مرگ

حماسه، چنان‌که پیداست از دغدغه‌های انسان در رویارویی با هستی و در مواجهه با خود سخن می‌راند و یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان، مقوله ازل - ابدی مرگ است. مرگ پراز و رمزترین و در عین حال بدیهی‌ترین، صریح‌ترین و محتمم‌ترین مقوله هستی است. اگر بگوییم آبرپندار شاهنامه مرگ است، سخنی به‌گراف نگفته‌ایم. براساس باورهای زروانی مرگ جزئی از مشیت خدای زمان است و هرچند

زروانیان درحقیقت آن را نقطه‌نهایی زندگی می‌دانستند، اما واقعه‌ای بود که لحظه‌به‌لحظه براساس سرنوشت ازپیش تعیین‌شده پیش می‌رفت. بنابراین نظر زردشتیان مرگ از نیروهای اهریمنی و ازجمله پلیدی‌ها و نجاسات است و از بزرگ‌ترین شروری است که بر مؤمن زرتشتی غلبه می‌کند (بویس، ۱۳۷۶: ۴۰۹؛ زرنر، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

در شاهنامه مرگ گاهی تلخ و گاهی شیرین است، همان‌گونه که فرجام پرواز تیر آرش، فرود آمدن و فرورفتن است، پایان کار روند کردارهای قهرمانان شاهنامه پژمردن و مردن است (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۰۴). تعدّد اشخاص در شاهنامه و نیز نبردهای کوچک و بزرگ آن سبب وجود انواع مرگ در شاهنامه شده است؛ تا آنجا که فراوانی حضور مرگ برای هر شاهنامه‌خوانی به‌راحتی قابل دریافت است. نکته مهم اینکه باوجود گستردگی مرگ در شاهنامه، این پدیده در متن این اثر پراکنده و به‌دوراز انسجام نیست، بلکه می‌توان برای مرگ و پایان کار اشخاص در شاهنامه دسته‌بندی‌های مشخصی را در نظر گرفت. یکی از این دسته‌بندی‌ها تقسیم آن به‌صورت زیر است: ۱. مرگ؛ ۲. افرادی که شاهنامه از آنان با عنوان جاودانان و بی‌مرگان یاد می‌کند؛ ۳. افرادی که در شاهنامه هیچ نشانی از فرجام آنان وجود ندارد.

در تقسیم‌بندی دیگری مرگ‌ها در شاهنامه به دسته‌هایی همچون مرگ‌های طبیعی، مرگ‌های غیر طبیعی و خودکشی‌ها تقسیم می‌شود و هریک از این انواع نیز به دسته‌های کوچک‌تری که مرگ افراد را ازمنظر چگونگی شکل مرگ، ابزار مرگ‌آفرین، عوامل تأثیرگذار در مرگ شخصیت‌ها و... به‌صورت جزئی‌تر بررسی کرده قابل تقسیم است. گریزگویی مورد بررسی مربوط است به داستان رستم و سهراب. این گریزگویی را فردوسی در آغاز داستان آورده است و ازجهت ساختاری جزء گریزگویی‌های پیش‌درآمدی است که در بلاغت بدان «براعت استهلال» می‌گویند:

اگر تندبادی برآید ز کُنج	به خاک افکنند نارسیده تُرنج
ستمکار خوانیمش، ار دادگر؟	هنرمند گویمش، ار بی‌هنر؟
اگر مرگ داد است، بیداد چیست؟	ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟
از این راز جان تو آگاه نیست؟	بدین پرده اندر ترا راه نیست
همه تا در آرزو رفته فراز	به کس برنشد این در راز باز
به رفتن مگر بهتر آیدت جای	چو آرام گیری به دیگر سرای

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۷)

هدف محوری فردوسی از این گریزگویی، چاره‌ناپذیری و حتمی بودن مرگ است، منتها در کنار این

موضوع محوری به نکوهش زیاده‌خواهی نیز می‌پردازد و معتقد است که فلسفه آن جهان را کس نمی‌داند و نمی‌شناسد، شاید آن جهان، مکان بهتری باشد. از نظر فردوسی انسان‌ها تا زمانی که دچار حرص و آز هستند، نمی‌توانند راز مرگ و اتفاقاتی که در مسیر زندگی برای آن‌ها می‌افتد، آگاهی یابند. هیچ‌کس از آینده‌ای که در پیش دارد و نیز از ماهیت مرگ باخبر نیست و چون مرگ امری محتوم و نگزیر است، بهترین راهکار متقاعدشدن به این موضوع است که شاید آن جهان، جای بهتری برای زیستن باشد. فردوسی پیش از شروع داستان رستم و اسفندیار به کمک براعت استهلال فرجام ناگوار داستان را لو می‌دهد:

کنون خورد باید می خوش گوار	که می بوی مُشک آید از جویبار
هوا پُر خروش و زمین پُر ز جوش	خُنک آنک دل شاد دارد به نوش! ...
... همی نالد از مرگ اسفندیار	ندارد جز از ناله زو یادگارا!
چو آواز رستم شب تیره ابر	بدرد دل و گوش عُران هزیرا!

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۹۱)

جلال خالقی مطلق درباره این ابیات می‌گوید که علت اندوه و تشویش طبیعت در این شب، فاجعه مرگ اسفندیار است؛ همچنین شاعر می‌گوید بلبل از اسفندیار جز ناله به یاد ندارد، روان کاوی کوتاه ولی مؤثری از شخصیت اسفندیار می‌کند که زندگی کوتاه او سراسر در جنگ و ناکامی می‌گذرد و از همین رو کتابیون نیز یک‌جا او را رنج‌دیده خطاب می‌کند. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۶۷) حکیم توس به یاری این ابیات، خواننده را متوجه مرگ اسفندیار می‌کند. شاعر در حقیقت فرجام داستان را به مخاطب می‌نماید، اما این لودادن هیچ تأثیری در کاهش جذابیت داستان ندارد، بلکه برعکس حس کنجکاوی مخاطب را در تعقیب داستان برمی‌انگیزد.

دیگران درباره این ابیات می‌گویند: از نظر شمار ابیات، شانزده بیت و برابر با موازین تغزل و از لحاظ فضا و شخصیت و حال و هوای روایت، از طبیعت و فضای بهارگون تشکیل شده است. یکی از ویژگی‌های این ابیات، «تخلص است که در این براعت استهلال بیت‌های چهارده، پانزده و شانزده این رسالت را برعهده دارند؛ زیرا دیباچه دارای حال و هوای بهاری و شخصیت‌های طبیعی است و متن اصلی داستان هم که همه رزم و خروش و ناورد است؛ این سه بیت، همچون بیت تخلص، با دارابودن شخصیت‌ها و حال و هوای قسمت پیش از خود و هم قسمت پس از خود مثل تخلص توانسته است بین قسمت‌های قبل و بعد از خود ارتباط برقرار کند.» (عباسی و فولادی، ۱۳۹۶: ۱۸۱)

۲-۱-۲. ترک آز و زیاده‌خواهی

براساس کیهان‌شناسی زروانی، زروان به واسطه علم خود، به اهریمن ابزاری به نام آز می‌دهد که باعث محنت و سختی آفریدگان می‌شود. در متون پهلوی آمده است که «او (زروان) فرجام‌نگرانه، نیرویی از سرشت خود اهریمن؛ یعنی تاریکی، که نوعی نیروی زروانی اهریمن بدان پیوسته (بود) و پست، وزغی و سیاه و خاکستر بود، به‌سوی اهریمن فراز برد» (گزیده‌های زاد سپرم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹) آز در اوستا «آزی» دیو حرص و طمع است و آز به معنی حرص در پارسی نیز از همین ریشه است (معین، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۴۲) در بندهشن «آز دیو، آن است که (هر) چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. (او) آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگرده» (بندهشن، ۱۳۶۹: ۱۲۱). این گریز‌گویه را فردوسی در آغاز داستان رفتن گیو به ترکستان آورده است. گیو برای پیدا کردن کیخسرو راهی توران زمین می‌شود. این جستجو هفت سال به طول می‌انجامد. در آخر پس از رنج بسیار کیخسرو را می‌یابد و به ایران بازمی‌گرداند:

ز بهر بزرگی پسندیده‌اند	بسا رنج‌ها کز جهان دیده‌اند
ازو بهره زهرست و تریاک نیست	سرانجام بستر جز از خاک نیست
به تارک چرا برنهی تاج آز؟	چو دانی که ایدر نمائی دراز
سرش را سراندر مَغاک آوری	همان آز را زیرخاک آوری
کجا رنج تو بهر دیگر کس ست...	تو را زین جهان شامانی بس ست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۱۹)

هدف فردوسی از آوردن این گریز‌گویه در ابتدای داستان، نکوهش زیاده‌خواهی و ترک آز است. فردوسی زیاده‌خواهی را نمی‌پسندد. از نظر فردوسی دنیا ارزش غصه خوردن ندارد. انسان باید هر لحظه به فکر سرای آخرت باشد. فردوسی در این گریز‌گویی از انسان می‌خواهد که عاقلانه بیندیشد و بداند که جهان و هر چه در اوست جز از اراده خدا خارج نیست. چنان که پیداست فردوسی دوی آز و شکست این دیو را در خردمندی می‌داند.

۲-۱-۳. در نکوهش فرزند ناخلف

فرزندان مایه تداوم ذکر یا خمول نام پدران‌اند. کوشش در بهنجار بار آمدن وی و اهتمام ویژه در کیفیت تربیت و ترشیح او، از همین جا نشأت می‌گیرد. در اسلام به اهمیت این موضوع بسیار توجه شده است؛ چنان که رسول اکرم (ص) فرمودند: «اَكْرَمُوا اَوْلَادَكُمْ وَ اَحْسِنُوا اَدَابَكُمْ» (ترجمه: به فرزندان خود احترام

کنید و با آداب و روش پسندیده با آن‌ها معاشرت کنید.) (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۲۳: ۱۱۴) سعدی در گلستان باب هفتم در تأثیر تربیت می‌گوید:

زنان باردار، ای مرد هشیار اگر روز ولادت مار زاینند
از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زاینند

(سعدی، ۱۳۹۷: ۱۵۰)

گریزگویی مورد بررسی مربوط به زمان پادشاهی کیکاووس است که بر اثر غرور و خودخواهی و در اثر اغوای دیوان تصمیم می‌گیرد به مازندران حمله کند. کاری که تا زمان کیکاووس پادشاهان بزرگ همچون جمشید، فریدون و منوچهر خیال تسخیر مازندران را در سر نپورانده بودند. مطرح کردن جنگ با مازندران در میان سرداران و بزرگان ایران برای همه شوک آور بود. نصایح زال نیز بر اراده کیکاووس تأثیر نداشت. سرانجام کیکاووس ایران را به زال و رستم سپرده و به جنگ با دیوان مازندران می‌رود. جنگ به شکست کامل سپاه ایران و اسارت همه منجر می‌شود. کیکاووس با کمک رستم از اسارت خارج شد:

درخت برومند چون شد بلند گر ایدونک آید برو برگزند
شود برگ پژمرده و بیخ سست سرش سوی پستی گراید درست
چُن از جایگه بگسلد پای خویش به شاخ نوآیین دهد جای خویش
مرورا سپارد گل و برگ و باغ بهاری به کردار روشن چراغ
اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی می‌غاز و یک
پدر چون به فرزند ماند جهان کند آشکارا برو بر نهان
گر او بفگند فر و نام پدر تو بیگانه خوانش، مخوانش پسر
گر او گم کند راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳)

چنان‌که پیداست هدف فردوسی از آوردن این گریزگویی در ابتدای شروع داستان، نکوهش فرزند ناخلف است. از طرفی او تلویحاً از کارهای روزگار گله‌مند است. او از اینکه از مرد بسیار بزرگی همچون کیقباد فرزند ناخلفی مانند کیکاووس خودرأی و سبک‌سر به وجود آمده، بسیار ناراحت است. فردوسی در این گریزگویی از تمثیل درخت بهره می‌گیرد، چنان‌که درخت دارای ریشه و شاخ‌ها و میوه است، نسل آدمی نیز چونان درخت دارای ریشه، برگ و شاخ و میوه است. در داستان جنگ هاموران نیز

به چنین گریزگویی اشاره شده است. (همان: ۷۸)

۲-۱-۴. گریزگوبه‌های وصفی صرف

گرچه این گونه پیش‌درآمد و جهت اصلی قصیده، به‌ویژه قصاید مدحی است که شاعر در آن به‌صورت تغزل به وصف طبیعت، مجلس بزم و ذکر ایام جوانی و شور و طرب می‌پردازد تا ممدوح را برای ایفاد مطلوب برانگیزد، اما فردوسی در جاهایی از شاهنامه شاید برای تلطیف فضای سترگ حماسی، گریزی به باغ و راغ و طبیعت و وصف آن می‌زند. گونه نخست این گریزگویی در وصف شب و پیش از شروع داستان بیژن و منیژه آمده است:

شبی چون شبه روی شسته به قیر	نه بهرام پیدانه کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه	بسیچ گذر کرد بر پیشگاه...
... همت گویم و هم پذیرم سپاس	کنون بشنو ای یار نیکی شناس

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۰۳)

در این ابیات فردوسی از تیرگی و دیربازی شب سخن می‌راند و از شنونده می‌خواهد برای روشن نگه داشتن شب و ایجاد گرما و توش و توان سخن‌سرایی بدو «می» دهد.

در جایی دیگر فردوسی به توصیف «می» می‌پردازد؛ این گریزگویی مربوط است به داستان پادشاهی لهراسب که ۱۲۰ سال پادشاهی می‌کند. فردوسی این گریزگویی را در آغاز داستان گشتاسب و کتیون آورده است:

ز دل زنگ وز روی آژنگ و ژنگ	نبرد زبن جز نیاید چو زنگ
دل زنگ خورده ز تلخی سخن	زداید ازو زنگ باده کهن
چو پیری در آرد زمانه به مرد	جوانش کند باده‌ی سالخورد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۳)

او در ادامه همین ابیات و در توصیف «می» معتقد است که معیار مردی و نژادگی و شرف به «می» است؛ چنان‌که رودکی نیز در این باره می‌گوید:

می آرد شرف مردمی پدید	آزاده نژاد از درم‌خرید
-----------------------	------------------------

(رودکی، ۱۳۸۲: ۲۵)

در «مینوی خرد» نیز در این باره چنین آمده است: «درباره «می» پیداست که گوهر نیک و بد به «می» آشکار تواند شد... و هر که «می» بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد در گوهرش پژوهش کردن لازم

نیست. چه مرد نیک گوهر چون «می» خورد مانند جام زرین و سیمین است که هرچه بیشتر آن را بیفروزند (= صیقل دهند) پاک‌تر و روشن‌تر می‌شود و اندیشه و گفتار و کردار (خویش را) نیک‌تر دارد...» (تفضلی، ۱۳۵۴: ۳۲)

۲-۲. گریزگویی‌های میانی

منظور از این گریزگویی‌ها آن بخش از روایت است که فردوسی بنا به اهداف و اغراضی که در پی می‌آید، در میانه داستان روایت کرده است:

۲-۱. در رضا به قسمت و تقدیر

چیرگی سرنوشت در داستان‌های ایران، ریشه در باور زروانی دارد. به نظر برخی اعتقاد به سرنوشت باوری متأثر از آیین زروانی مذهب زردشتی است، زیرا مزدینان پنج بهره از بیست و پنج بهره از اعمال آدمی را در گرو بخت می‌دانند و به نظر آنان زروان تقدیرکننده خوب و بد است و ستارگان عوامل اویند. (زنز، ۱۳۸۴: ۳۸۹) بسامد بالای گریزگویی‌هایی با محوریت روزگار، آسمان، بخش، بخت، بوش، نوشته، گردون، گنبد، فلک، چرخ، سپهر، دهر، زمانه، اختر و قضا و قدر بیانگر استیلای سرنوشت و حکم ازلی یا تقدیر بر شخصیت‌های شاهنامه است و فردوسی این گریزگویی را در راستای ابلاغ چنین پیامی آورده است. در راستای چنین پیامی است که فردوسی می‌گوید:

تو گیتی چه سازی که خود ساختست	جهان‌دار ازین کار پرداختست
زمانه نبشته دگرگونه داشت	چنان کو گذارد بیاید گذاشت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۳)

نبشته همان تقدیر مقدر و محتوم است که البته چون ایزد آن را بر ساخته، آدمی را مجال اعتراض و در عین حال تمرد نیست. مصراع آخر اوج این محتومی را بیان می‌کند. فردوسی در ادامه چنین گریزگویی در ادامه داستان منوچهر، «گفتار اندر نامه فرستادن سام نریمان به نزدیک شاه منوچهر» آنجا که سام بنا به خواسته سیندخت، همسر مهرباب، نامه‌ای برای منوچهر شاه می‌نویسد که با ازدواج زال و رودابه موافقت کند، چنین سروده است:

چنین ست گیتی وزین ننگ نیست	ابا کردگار جهان جنگ نیست
یکی بر فراز و یکی در نشیب	یکی با فرونی یکی با نهیب
یکی از فزایش دل آراسته	ز کمی دل دیگری کاسته

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۴۲)

فردوسی در این ابیات تلویحاً با بیانی اعتراضی، معتقد است که بخشش آسمانی و قسمت مقدر آسمانی را تغییری نیست و باید بدان رضا داد و اعتراض نکرد؛ زیرا این قسمت از جانب یزدان مقدر شده است.

۲-۲-۲. در تلون، بی ثباتی و دگرگونی روزگار

در داستان فریدون، آنجا که سلم و تور به جنگ فریدون می آیند، فردوسی این گریزگویی را زمانی که تور و سلم قدرت سپاه منوچهر را می بینند و ناامیدانه به لشکرگاه خود بازمی گردند، آورده است:

زمانه به یکسان ندارد درنگ گهی شهد و نوشت و گاهی شرنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۴۱)

فردوسی بیشتر به مدد تمثیل، قاعده اخلاقی و ذهنی خود را گزارش می کند؛ چنان که در مصراع دوم بی ثباتی و تلون چرخ در قالب دو خورش متضاد و ناهمسان دیده می شود.

۲-۲-۳. در مشعبدی روزگار و چرخ

روزگار و چرخ چنان که گفته شد بازیگری محوری در حماسه است. روزگار در «تشرّف» و تکامل قهرمانان نقشی مهم دارد و بسیاری از منش های پهلوانان به مدد چرخ معنا پیدا می کند. روزگار و چرخ در مفهوم «زمان» خود را نشان می دهند و در واقع این دو یاری گر و کنش گر زمان به شمار می آیند. نقش زمان و خدای منسوب بدان، یعنی «زوران» در حماسه بر کسی پوشیده نیست. به باور برخی کارسازی روزگار و چرخ از بن مایه های باورمندی زروانی است (غضنفری، ۱۳۹۴: ۱۵۸). سپهر (چرخ) تجلی کران مند زروان است و واسطه میان جهان و زمان. در بندهش آمده است: «سپهر تن زروان درنگ خدای و تقدیر ایزدی است.» (بندهشن، ۱۳۶۹: ۴۸) فردوسی این گریزگویی را در ادامه داستان رستم و سهراب، «گفتار اندر شدن سهراب به لشکرگاه کاوس» آورده است. زمانی که سهراب وارد لشکرگاه می شود تا نشانی از رستم بیابد. رستم را در لشکرگاه می بیند و از او نام و نشانش را می جوید، اما رستم نشانی از خود بروز نمی دهد و برای سهراب ناشناخته می ماند:

جهانا شگفتا که کردار توست	هم از تو شکسته، هم از تو درست
از این دو یکی را نجنیید مهر	خرد دور بُد، مهر نمود چهر
همی بیچّه را باز داند ستور	چه ماهی به دریا، چه در دشت گور
ندانند همی مردم از رنج آز	یکی دشمنی را ز فرزند باز

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۱-۱۷۲)

فردوسی در پایان داستان فرود (ج ۳: ۷۶) و نیز داستان کاموس کشانی در دوجا (ج ۳: ۱۳۰ و ۱۹۴) به این گریزگویی اشاره کرده است.

۲-۴. در ستایش خرد، خردمندی و دانایی

خرد و خردمندی در شاهنامه از چنان اهمیتی برخوردار است که بزرگِ توس بخشی از این بهین‌نامه را به ستایش خرد اختصاص داده است. او معتقد است که خرد بهترین هدیه الهی است و فزونی و کاستی از آن برمی‌خیزد و رستگاری هردو جهان منوط به برخورداری از خرد است. کزازی در این باره معتقد است که شاهنامه، نامه‌ای است که خرد و فرزاندگی و ژرف‌اندیشی و فرخنده‌کیشی، به گستردگی در آن باز یافته است. (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۹۷) فردوسی در ادامه داستان سیاوش، (گفتار اندر گذشتن سیاوخش بر آتش) آنگاه که سیاوش سالم از آتش بیرون می‌آید و سودابه گناه کار شناخته می‌شود، به این گریزگویی اشاره می‌کند. به مرور زمان کیکاووس به سیاوش بدبین می‌شود و فردوسی این گریزگویی را وقتی که این بدبینی بیشتر می‌شود، در میانه داستان می‌آورد:

به‌جایی که کاری چُنین اوفتاد خرد باید و دانش و دین و داد
چُنان چون بود مردم ترس کار برآید به کام دلِ مرد کار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۳۹)

نکته مهم اینکه فردوسی در جایی که از خرد و خردمندی سخن می‌راند، در کنار آن از دین‌داری و دادگری نیز سخن می‌گوید، گویی در نظر او خردمندی توأم با دین‌داری و یزدان‌ترسی و دادگری رستگاری بخش است. در جایی دیگر از همین داستان به این گریزگویی دوباره اشاره شده است (همان: ۲۰۰-۲۰۲).

۲-۵. در مصونیت بی‌گناهان

انسان روزگار کهن با بهره‌گیری از انگاره‌های مینوی-کیهانی بر این اعتقاد بود که خدای وی، خدای نزدیکی است که از طریق طبیعت با او سخن می‌گوید و درست کار را از نادرست بازمی‌شناسد. گذر سیاوش از آتش، افتادن ابراهیم (ع) در آتش و گلستان‌شدن آن بر وی از این تفکر ناشی می‌شود. (رمضان ماهی و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۴) در واقع خداوند تنها کسی است که از اعمال و نیات انسان باخبر است، بنابراین طبیعت زبان بیان پروردگار است و او به انسان پاک‌گزندی نمی‌رساند. (همان) حتی در فرهنگ عامه معتقد بوده‌اند که آتش سادات را نمی‌سوزاند (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۳۵). سیاوش نمونه انسان پاک‌دامن و بی‌گناهی است که در شاهنامه به آتش آزموده می‌شود.

آتش یکی از مهم‌ترین عناصر طبیعت است که می‌تواند نقشی دیگرگون، چون آزمایش‌گر و محک داشته باشد. آتش در آزمایش‌ها و داوری بزرگ جهان، حق را از باطل و راست را از دروغ جدا

می‌سازد: «هرکس از گناه، پاک و با «اشه» یکی شده باشد، از آتش گزند نمی‌بیند و به سلامت از آن می‌گذرد، زیرا آتش با «اشه» یکی است و خود را نمی‌سوزاند.» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۷۴) فردوسی این گریزگویی را در ادامه داستان سیاوش، «گفتار اندر داستان عشق آوردن سوداوه بر سیاوش» آورده است. سودابه شیفته سیاوش شده است و از او می‌خواهد که کیکاووس را بکشد و با او ازدواج کند. سیاوش نمی‌پذیرد و سودابه بنا به نقشه‌ای قصد بی‌آبرویی سیاوش را دارد. کیکاووس برای آنکه بفهمد سخن کدام‌یک از آنان درست است از سیاوش می‌خواهد که از آتش عبور کند. فردوسی این گریزگویی را قبل از رفتن سیاوش بر روی آتش آورده است:

چنین ست سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیارد گزند

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۳۲)

فردوسی در محدود جایی از شاهنامه از گردش چرخ ستایش می‌کند؛ آنگاه که پای بی‌گناهی در میان است، حتی چرخ نیز توان تعدی به او را ندارد و او را مصون می‌دارد، البته باید گفت فردوسی در این گریزگویی بیش از آنکه به طبیعت و سرشت چرخ و ستایش او پردازد، به ستایش بی‌گناهی می‌پردازد، در ضمن به صورت تلویحی چرخ را منکوب می‌کند که با وجود توان و اتقان، در برابر بی‌گناهان کاری از پیش نمی‌برد.

۲-۳. گریزگویی‌های پایانی

چنان‌که از عنوان پیداست، فردوسی در پایان داستان‌ها و پیش از آغاز داستانی دیگر، فرصتی می‌یابد تا در پایان داستان بنا به اهداف و اغراضی، مطلبی مرتبط با فضای کلی آن داستان، گزارش کند:

۲-۳-۱. در تلون، بی‌ثباتی و دگرگونی روزگار

در ادامه داستان نوذر، (گفتار اندر آمدن افراسیاب به ایران زمین به جنگ نوذر) افراسیاب به ایران حمله می‌کند و پس از نبرد با نوذر بر او غلبه می‌کند و او را می‌کشد. فردوسی این گریزگویی را زمانی که نوذر در دام افراسیاب گرفتار شده می‌آورد:

اگر با تو گردون نشیند به راز	هم از گردش او نیایی جواز
همو تاج و تخت و بلندی دهد	همو تیرگی و نژندی دهد
به دشمن همی ماند و هم به دوست	گهی مغزیابی ازو گاه پوست
سرت گر بساید به ابر سیاه	سرانجام خاکست ازو جایگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۰۶-۳۰۷)

ذات روزگار بر ناپایداری، دگرگونی و زینهار خواری است، حتی اگر روزگار با تو رازی در میان نهد تا اسباب کامکاری تو را فراهم سازد، بدو غره نشاید شد، او گرگی در پوستین میش و دشمنی در هیئت دوست است. غره بدان مشو که تو را رفعت و تعالی می‌بخشد، او هم‌زمان اسباب نابودی و خاک‌سپاری تو را تدارک می‌بیند. چنان‌که پیداست هدف فردوسی از این گونه گریزگویی، بی‌اعتباری دنیا و عدم دل‌بستگی به ظواهر دنیایی است. فکری که فردوسی در این گونه گریزگویی القا می‌کند از سنخ تفکرات خیامی است؛ انسان برای راحت زیستن باید بی‌دغدغه بزند؛ زیرا هیچ‌گاه انسان نمی‌تواند جهان پیرامون خود را بشناسد.

۲-۳-۲. در تکوهش و توییخ و شماتت روزگار

وقتی نتوان به صراحت از تقدیر سنگین، بی‌رحم و حتمی گله کرد، از مخلوق نزدیک بدو، یعنی روزگار می‌توان شکایت کرد. غامض بودن چرایی حوادثی چون مرگ پهلوانان یا تغییر آبی یا به تدریج منس آنان در بستر حماسه، شاعر را بر آن می‌دارد تا به کمک پُرس‌مان، او را شماتت و توییخ کند. «چرا» چرا کردن‌های متوالی و متناوب با ضرب‌آهنگ فخیم، در راستای توییخ و نکوهش است. در داستان ضحاک و پس از غلبه فریدون بر وی و زندانی کردن او در دماوند کوه، فردوسی چنین آورده است:

جهان‌ا چه بد مهر و بد گوهری	که خود پرورانی و خود بشکری
نگه کن کجا آفریدون گرد	که از تخم ضحاک شاهی ببرد...
... چنین یکسر که و مه همه	تو خواهی شبان باش، خواهی رمه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۵-۸۶)

در جاهای دیگری از شاهنامه به این موضوع اشاره شده است. (داستان فریدون؛ ج ۱: ۱۲۱؛ داستان سیاوش؛ ج ۲: ۳۴۷؛ همان ۳۹۱) در بیشتر جاها فردوسی به کمک استفهام تقریری اوج توییخ و شماتت خود را ابراز کرده است، فردوسی و هر انسان خردمندی نیک می‌داند که روزگار چرا پرورده را می‌پروراند و او را نیز درنهایت می‌آورد؛ اما این توییخ را با استفهام تقریری مطرح می‌کند. چنان‌که پیداست در این گونه گریزگویی لحن فردوسی پرسمانی از گونه توییخی است، با به‌کاربردن «پروردگان» معتقد است که جهان باید چون مام و دایه بر پرورده خود شفقت و ترحم داشته باشد.

۲-۳-۳. در ستمگری چرخ

در شاهنامه، چرخ گردان میانجی میان انسان و خداست. سپهر (چرخ) بنده حلقه‌به‌گوش پروردگار و انسان بنده آزاد اوست، اما در عین حال این بنده آزاد، ناگزیر از فرمان‌برداری از آن بنده حلقه‌به‌گوش است؛ به

تعبیری دیگر به آفریده خویش، آدمی، آزادی داده است، اما بنده تهن مغزی دیگر که سپهر برین است، همواره این آزادی را به مخاطره می‌اندازد (سرامی، ۱۳۶۸: ۳۷۲). عرصه حماسه عرصه زمخت، فخیم و بی‌رحمی است که جایی برای ترحم و شفقت در آن دیده نمی‌شود.

چرخ به‌عنوان یکی از کارگزاران اصلی و محوری حماسه نیز از این صفات برکنار نیست. او ستمگر، خون‌ریز و بی‌رحم تصویر می‌شود که فرصت دلسوزی و شفقت به قهرمانان نمی‌دهد و آنان را به خونریزی و بی‌رحمی وامی‌دارد؛ زیرا قاعده این است: بکش تا کشته نشوی. گریزگویی در پی مربوط است به داستان فریدون، آنجا که تور و سلم سر ایرج را برای فریدون می‌فرستند. فردوسی این گریزگویی را پس از آنکه فریدون سر ایرج را در تابوت می‌بیند و بسیار ناله می‌کند آورده است:

برین گونه گردد به ما بر سپهر	بخواهد ربودن چو بنمود چهر
مهر خود به مهر زمانه گمان	نه نیکو بود راستی در کمان
چو دشمنش گیری نمایند مهر	و گر دوست خوانی نبینیش چهر
یکی پند گویم ترا من درست	دل از مهر گیتی بیایدت شست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۲۳)

سرشت چرخ بر ستمگری و نامهربانی است، بسیار نادانانه خواهد بود اگر انسان از چرخ توقع نیکی و «چهر» نمودن داشته باشد؛ فردوسی در بیت دوم و به‌ویژه در مصراع دوم همان بیت به کمک تمثیل، مفهوم عقلی نامهربانی چرخ را تجسم بخشیده است. این فطرت چرخ جلی اوست و ماهیت و کارکرد اصلی چرخ در همین نامهربانی است؛ درست همچون کمان که لازمه کارکرد و ذات او در خم‌بودن و ناراستی است. فردوسی در ادامه داستان سیاوش (ج ۲: ۲۳۹؛ و نیز همان: ۲۴۱) باز به این موضوع پرداخته است.

۲-۳-۴. در ناگزیری و ناگزیری مرگ

در داستان رزم فرود با ایرانیان و کشته‌شدن او فردوسی فرصت یافته تا از ناگزیری و ناگزیری مرگ سخن راند. زمانی که فرود و ریونیز و زرسپ کشته می‌شوند و آن‌ها را در دخمه‌ای شاهوار قرار می‌دهند:

چنین است هر چند مانیم دیر	نه پیل سرافراز ماند، نه شیر
دل سنگ و سندان بترسد ز مرگ	رهایی نیابد از بار و برگ

(همان، ج ۳: ۵۹)

هدف فردوسی از آوردن این گریزگویی انتقاد از کوتاهی عمر و بی‌وفایی روزگار است. دنیایی که قابل اعتماد نیست. هیچ‌کس از دست مرگ خلاصی نمی‌یابد و مرگ همواره در پی آن است که جان

انسان را بگیرد. در عین حال فردوسی هنرمندانه و البته روان‌کاوانه در پی تفسی و تسلی خواننده است که از مرگ چنین پهلوانانی زیاد مغموم نباشد؛ این راهی است که همه از آن باید بگذرند. در اصطلاح داستان این بیت معادل تسکین است. از مرگ نه‌گزیر است و نه‌گریزی، سرنوشت محتوم همه موجودات مرگ است. در موارد دیگری به این گریزگویی در شاهنامه اشاره شده است (داستان رستم و سهراب، ج ۲: ۱۹۹؛ داستان کیکاووس و هنگام مرگ او، ج ۴: ۳۲۶؛ نیز داستان رستم و شغاد، ج ۵: ۴۶۷)

۲-۳-۵. ترک آرزو و زیاده‌خواهی

فردوسی در پایان داستان رفتن گیو به ترکستان به این گریزگویی اشاره کرده است. زمانی که گیو، کیخسرو را نزد کیکاووس می‌آورد و کیکاووس تخت شاهی را به او می‌بخشد. فردوسی خوشحال است از اینکه حق سیاوش پایمال نشده است:

... کمی نیست در بخشش دادگر
فزونی نیابی تو، انده مخور!
سَخُن راند گویا برین داستان
دگر گوید از گفته باستان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۷۰)

۳. نتیجه‌گیری

فردوسی در شاهنامه در سه بخش آغازین، میانی و پایانی فرصتی یافته تا مطلبی تعلیمی - اخلاقی را متناسب با فضای کلی هر داستان گزارش کند. گونه میانی و پایانی بیشترین حجم ابلاغ مطلب اخلاقی و اندرزی را فراهم کرده است. بیشترین گریزگویی مربوط به چرخ و روزگار است. در گریزگویی‌هایی که محور آن بی‌ثباتی و تلون روزگار بوده است، شاعر بیشتر به داستان تراژیک سیاوش نظر داشته است، شاید به صورت تلویحی گله خود را از نامهربانی چرخ با سیاوخش را گزارش کرده است و میزان عشق و علاقه خود را بدو نمایان کرده است. بسامد بالای گریزگویی‌هایی با محوریت روزگار، آسمان، بخت، سرنوشت، گردون، گنبد، فلک، چرخ، سپهر، دهر، زمانه، اختر و قضا و قدر بیانگر استیلای سرنوشت و حکم ازلی یا تقدیر بر شخصیت‌های شاهنامه است و فردوسی این گریزگویی را در راستای ابلاغ چنین پیامی آورده است.

نیک پیداست که گریزگویی‌های مربوط به چرخ، تقدیر، فلک، زمان، نکوهش چرخ و مرگ مربوط به باورهای زروانی است. در معدود جایی از شاهنامه که از گردش چرخ ستایش می‌شود؛ آنگاه است که پای بی‌گناهی در میان است، به اعتقاد فردوسی چرخ توان تعدی به بی‌گناهان را ندارد و او را مصون می‌دارد، البته باید گفت فردوسی در این گریزگویی بیش از آنکه به طبیعت و سرشت چرخ و ستایش او

پردازد، به ستایش بی‌گناهی می‌پردازد، در ضمن به صورت تلویحی چرخ را منکوب می‌کند که با وجود توان و اتقان، در برابر بی‌گناهان کاری از پیش نمی‌برد. در گریزگویی مربوط به قضا و تقدیر فردوسی تلویحاً با بیانی اعتراضی، معتقد است که بخشش آسمانی و قسمت مقدر آسمانی را تغییری نیست و باید بدان رضا داد و اعتراض نکرد؛ زیرا این قسمت از جانب یزدان مقدر شده است.

برخی گریزگویی‌ها در دو بخش جای می‌گیرند؛ چنان‌که در گریزگویی مربوط به فرزند ناخلف، همان شاهد مثال ذیل براءت استهلال نیز قرار می‌گیرد. در گریزگویی مربوط به مرگ هدف فردوسی انتقاد از کوتاهی عمر و بی‌وفایی روزگار است. هیچ‌کس از دست مرگ خلاصی نمی‌یابد و مرگ همواره در پی آن است که جان انسان را بگیرد. در عین حال فردوسی هنرمندانه و البته روان‌کاوانه در پی تشریح و تسلی خواننده است که از مرگ چنین پهلوانانی زیاد مغموم نباشد، این راهی است که همه از آن باید بگذرند. در اصطلاح داستان این بخش معادل تسکین است. در گریزگویی مربوط به آز، نگاهی فردوسی نگاهی اساطیری است و با جاندارانگاری و تجسم این دیو، بیش از پیش انسان را از آن برحذر می‌دارد، نسخه‌ی عاجل فردوسی برای آز خردمندی است. در گریزگویی‌های پیش‌درآمدی که یکی از مهم‌ترین گونه‌های آن است، شاعر با بهره‌بردن از ویژگی‌های بلاغی و زبانی، آن‌ها را گزارش کرده است؛ براءت استهلال و وصف دو ویژگی بلاغی است که در شاهنامه برای مقاصد خاصی به کار رفته است.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)، تهران: سخن.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، تهران: فاطمی.
- بویس، مری (۱۳۷۶)، تاریخ کیش زرتشت: اوائل کار، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
- بهمنی مطلق، یدالله (۱۳۹۲)، «اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی فردوسی در شاهنامه و مقایسه آن با نظریه‌های اخلاقی و تربیتی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری»، نشریه مطالعات نقد ادبی، شماره ۳۱، صص ۵۵-۸۰.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، مینوی خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- چهری، طیب؛ مسعود صفایی مقدم و منوچهر جوکار (۱۳۹۶)، «فضیلت وطن‌دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲، سال هجدهم، صص ۹۹-۱۱۴.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، «عناصر درام در برخی از داستان‌های شاهنامه»، مجموعه مقالات پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران: طرح نو.
- (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه (سی گفتار در شاهنامه فردوسی)، به کوشش علی‌دهباشی، تهران:

افکار.

- خلیلی جهانبخش، مریم و مهدی دهرامی (۱۳۹۰)، «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۴۱-۵۸.
- خوئینی، عصمت و سجاد رحمتیان (۱۳۹۴)، «بررسی مأخذ برخی از اندرزه‌های شاهنامه»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره جدید، شماره ۱ (پیاپی ۲۵)، صص ۱۱۵-۱۳۶.
- داد، سیما (۱۳۸۷) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- داوری، پریسا (۱۳۹۳)، «ارزش‌های تعلیمی امثال شاهنامه»، نشریه پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۱۵۷-۱۹۳.
- دایی جواد، رضا (۱۳۵۰)، دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، اصفهان: کتاب‌فروشی شفق (چاپخانه جبل‌المتین).
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۵)، دستور زبان فارسی، تهران: چاپخانه علی‌اکبر علمی.
- رمضان ماهی، سمیه؛ سید محمد فدوی و حسن بلخاری (۱۳۸۹)، «تجلی آیین‌ور در نگاره گذر سیاوش از آتش»، نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی، شماره ۴۱، صص ۵۳-۶۲.
- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۸۲)، دیوان شعر رودکی، تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، «خرد و خردگرایی در شاهنامه»، فصلنامه هستی، صص ۱۷۱-۱۷۴.
- زوز، آر. سی (۱۳۸۴)، زروان یا معمای زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی-فرهنگی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۹۷)، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- عباسی، محمود و یعقوب فولادی (۱۳۹۶)، «براعت استهلال‌های تغزل‌گونه در شاهنامه»، فنون ادبی، شماره ۱ (پیاپی ۱۸)، سال نهم، صص ۱۷۳-۱۸۶.
- عطاری کرمانی، عباس (۱۳۷۴)، مجموعه دستور زبان و ادب فارسی نوین، تهران: چاپ و انتشارات آفرینش.
- غضنفری، کلثوم (۱۳۹۴)، «باورهای زروانی در داستان رستم و اسفندیار»، ادب پژوهی، شماره ۳۴: صص ۱۵۳-۱۷۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، براساس نسخه جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلام.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۶۹)، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۲)، رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران: مرکز.
- (۱۳۸۱)، نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، تهران: سمت.

- گزیده‌های زاد سپهر (۱۳۸۵)، ترجمه راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمان در ایران باستان، تهران: کاویان.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۶)، بحار الانوار، قم: اسلامیه.
- مرزبان راد، علی (۱۳۵۸)، دستور سوئد، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۴)، تن پهلوان و روان خردمند، تهران: طرح نو.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۶)، دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- معین، محمد (۱۳۸۸)، مزدینا و ادب پارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- منصوریان سرخگریه، حسین (۱۳۸۸)، «هویت ملی و نوزایی فرهنگی در شاهنامه»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲، سال دهم، صص ۷۵-۹۹.
- مهاجر، مهران و نبوی، محمد (۱۳۸۱)، واژگان ادبیات و گفتمان ادبی، تهران: آگه.
- مهرکی، ایرج و بهرامی رهنما، خدیجه (۱۳۹۰)، «ساختار تقدیرمحور داستان‌های تراژیک شاهنامه»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره بیستم، صص ۳۷-۶۷.
- نورمند، احمد (۱۳۸۹)، «براعت استهلال و بسامد آن در بعضی از منظومه‌ها، با تحلیل کاربرد آن در داستان رستم و اسفندیار شاهنامه»، ماهنامه کتاب ماه ادبیات، شماره ۳۷، سال چهارم، صص ۲۶-۲۷.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶)، نیرنگستان، تهران: جاویدان.